

## درس پانصد و شصت و نهم

### تمایز تشکیک در ماهیت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در بحث تشکیک بود که مرحوم شیخ شهاب در تمایز بین مفاهیم چه ذهنیه و چه خارجیه، قسم چهارم از تمایز را که به معنای تمایز تشکیک در خود ماهیت است را مطرح کردند. طبعاً قبل از ایشان کسی به این مسئله متفطن نبود و اختلاف را در عوارضی می دانستند که آن عوارض بر صورت اتحاد در نوع بر آن اشیاء خارجی عارض شده باشد.

### اقسام تمایز

چون همان طوری که عرض شد تمایز، چه تمایز در مفاهیم ذهنیه و یا تمایز در اشیاء خارجیه، یا به تمام ذاتیات است مثل اختلاف بین جوهر و عرض یا اختلاف بین دو مقوله عرضیه مثل کم و کیف و یا مسئله تمایز به اختلاف در بعضی از ذاتیات است که اشتراک در بعضی از ذاتیات در جنس و اختلاف در فصل مثل تمایز در انواع خارجی [است] و همین طور قسم سوم که مطرح کردند تمایز در اعراض است یعنی در ذاتیات تمایزی وجود ندارد حالا به واسطه شرایط و مقارنات و اعراض می بینیم که بین افراد و مصادیق یک ماهیتی اختلاف هست. اختلاف صنفی باشد یا غیر صنفی باشد برگشت همه اینها به اعراض است.

بنابراین در واقع می شود گفت که اینها یک نوع حصر عقلی را قائل شدند چون ما آنچه که در عالم مفاهیم در اشیاء خارجی داریم یا به ذاتیات شیء برمی گردد و یا به عوارض خارجیه برمی گردد و خود ذاتیات هم به دو قسمت تمام ذاتیات یا بعضی از ذاتیات [تقسیم می شود]. به خاطر این قضیه طبعاً یک حصری را در اینجا قائل شدند و مسئله افتراق را خارج از این سه نوع نمی دانند. این مطلب و مسئله از نظر بعضی از حکمای اشراق ناتمام است و آنها قائل به قسم رابعی شدند که به واسطه آن قسم رابع طبعاً می توان گفت که حصر، حصر تام است و آن اختلاف نه در ذاتیات و نه در بعضی عوارض خارجیه بلکه در اصل خود ماهیت این تعارض، تمایز، اختلاف و افتراق بین دو مصداق انجام می گیرد؛ یعنی خود ماهیت یک ماهیت سعی و کش دار است و برگشت این مسئله به این است که ماهیت را دارای یک حقیقت خارجیه بدانیم یا یک مفهوم سعه ذهنی بدانیم که آن مفهوم سعه ذهنی یک اسمی از اسماء بر آن بار می شود و به آن اسم از اسماء مسمی می شود.

مثلاً مفهوم قرمزی را در نظر بگیرید خب این قرمزی کیفی است که عارض می شود اما چه موقع آن قرمزی در عالم ذهن بر آن مفهوم و تصور ذهنی شما قابل حمل است و تسمیه، تسمیه صحیح و درست است؟ در وقتی که ذهن شما دقیقاً بیاید و بین دو رنگ را امتیاز بدهد؛ یعنی آن رنگ نارنجی رنگ و پرتقالی را در ذهنتان مشخصاً از رنگ قرمز جدا کنید. وقتی که توانستید در ذهنتان بگویید که این قرمز است از آن نقطه قرمزی شروع می شود. همین طور ادامه پیدا می کند تا می رود به یک جایی که قرمزی به اندازه ای شدید می شود که از آن به بعد دیگر ذهن شما نمی تواند اطلاق قرمز بودن را بر آن مفهوم ذهنی کند. اگر سیب های متعددی در اینجا در کنار هم قرار بدهید مشاهده می کنید این مسئله در سیب خیلی محسوس است که رنگ قرمزی در سیب ها خیلی متفاوت است. از قرمزی کم رنگ شروع می شود تا همین طور قرمزی متوسط و عادی تا به حدی می رسد که گاهی اوقات که انسان یک سیبی را می بیند خیال می کند دیگر به سیاهی شبه است! یعنی رنگ سیب آن قدر در قرمزی شدید شده است که آن طور که معروف است می گویند: «سیبی که سهیلش نزنند رنگ ندارد»<sup>۱</sup> خیلی در معرض ستاره سهیل قرار گرفته اند حتماً از آن وقت که بیرون آمد صاف به این هم خورده است! این طور نقل می کنند.

علی کل حال این قرمز بودن همین طور مراتب دارد. وقتی از شما پرسند که از آن شخص سؤال بکنید که آقا سیب قرمز داری؟ آن دکان دار جعبه ها را نشان می دهد و می گوید که آقا بین از اینجا تا اینجا همه سیب قرمز هست. شما می بینید که همه اینها قرمز هستند ولی در قرمز بودن متفاوت هستند و درجات متفاوت دارند. شما هیچ وقت به هیچ کدام از اینها سبز نمی گویند. سبز یک مفهوم دیگری دارد. حتی هیچ وقت به اینها نارنجی نمی گویند که نزدیک قرمزی است چون نارنجی یک مفهوم دیگری دارد و فرق می کند. حتی سیاه هم نمی گویند چون سیاه فرق می کند ولی آن اواخر که دارید به بعضی ها نگاه می کنید می بینید این دیگر به قرمزی نمی خورد و این از شدت قرمز بودن دارد خارج می شود و به رنگ بعد از قرمزی مثلاً رنگ زرشکی که تقریباً آن نقطه کمال قرمزی هست به نظر می آید تا آن حد می رسد. بنابراین احساس می کنیم که یک مفهوم سعی برای خود این قرمز بودن وجود دارد و همه مراتب را می گیرد در حالی که قرمزی و قرمز بودن خودش یک مفهوم است ولی در عین مفهوم بودن مراتب متفاوتی دارد.

مرحوم شیخ شهاب می فرمایند که این اشتداد و تمایزی که الآن در اینجا هست به چیز دیگری غیر از رنگ نیست نه اینکه حالا چون این سیب بزرگ تر است قرمز بودنش زیادتر است. نه! حتی ممکن است بزرگ تر

---

۱. امثال و حکم، دهخدا، ج ۲، ص ۶۳۰:

چوب معلم به کسی ننگ ندارد \*\*\* سیبی که سهیلش نزنند رنگ ندارد

باشد و قرمزی آن کمتر باشد، از این نظر نیست بلکه خود قرمزی یک مفهومی است که ذهن شما نمی‌تواند آن مفهوم را سعی نداند و نمی‌تواند آن مفهوم را فقط در یک مرتبه منحصر کند بلکه دارای مفهوم متعددی است و همین دلیل بر این است که ذهن شما این مسئله تشکیک در مقوله را پذیرفته است. خود حجم و وزن... حالا به نفس وزن کاری نداریم چون ممکن است در آن شبهه بشود، وزن دخلی در این قضیه ندارد چون ممکن است خود قرمزی را تصور کنید بدون اینکه آن را نسبت به چیزی عارض کنید؛ آنچه که الآن در ذهنتان دارید و بر پنج تا سیب که در مراتب مختلف هستند بر هر کدام از اینها قرمزی را اطلاق می‌کنید به خاطر این نیست که قرمزی در ذهن شما برگرفته از خود این سیب‌های خارجی است بلکه قرمزی در ذهن شما وجود دارد منتها بر چیزی عارض نشده است. به محض اینکه در ارتباط با خارج با یکی از این مواردی که به عنوان طبیعت مهمله در ذهن شما قرار دارد [برخورد می‌کنید] شما هر کدام از اینها را بر آنچه که در ذهن دارید منطبق می‌کنید، این مسئله است.

پس ذهن شما نیامد قرمزی را از این قرمز خارج بگیرد قرمز در ذهن شما بوده است حالا چه سیب باشد و چه به جای آن پرتقال باشد و چه به جای آن توپ باشد هیچ تفاوتی از این نظر ندارد. چه به جای آن فرش باشد. این رنگ فرش‌ها را دیده‌اید؟ اینکه الآن در اینجا هست قاعدتاً باینکه در آنجا هست یکی است یا مثلاً بعضی از آن رنگ‌های فرش تفاوت می‌کند. این قرمزی که الآن جلد این کتاب دارد کم‌رنگ‌تر از قرمزی‌ای است که الآن فرش این میزانش را دارد و همین‌طور در اشیاء مختلف ولی در هر دو می‌گویید که جلد کتاب قرمز است و رنگ فرش قرمز است. خوب اینکه می‌گویید که جلد کتاب قرمز است چه کسی این را به شما یاد داده است؟ چه کسی به شما تعلیم کرده است که یک اسم را در دو مصداق متفاوت به کار ببرید؟! غیر از این است که قبلاً در ذهن شما نمونه برداری شد و آن اصلش در ذهن شما وجود داشت؟! چون آن اصل وجود داشت هنگام مواجهه با اعیان خارجی شما هر کدام را به اصل خود برمی‌گردانید و در تمایز بین اشیاء خارجی نمی‌آید آن قرمزی شدید را که در ذهن دارید به این کتاب نسبت بدهید، نه! می‌گویید که این کتاب قرمز است ولی [قرمزی آن] خیلی زیاد نیست. اینکه می‌گویید که خیلی زیاد نیست با چه چیزی مقایسه کردید؟ در حالی که شیء دیگری در اطراف این کتاب وجود ندارد. با چه چیزی مقایسه کردید؟ با آن مفهوم سعی که در ذهن هست، با او مقایسه کردید. بعد یک دفعه اگر از زیر عبا یک کتاب دیگر بیرون بیاورند جلوی شما بگذارند و بگویند که [قرمزی] این چطور است آقا؟ می‌گویید که قرمزی این از این شدیدتر است. باز دوباره آن چیزی که در اینجا مقایسه شده همان مفهوم سعی است که در ذهن هست و آن دارای طبقه خاصی هست و **هَلْمَ جَرّاً**.

## وجود مفاهیم تشکیکیه لا یتناهی در ذهن

پس ممکن است که ما در ذهن - ممکن است یعنی واقعیت دارد نه اینکه ممکن است - مفاهیم تشکیکیه لا یتناهی اگر بخواهیم اسمش را بگذاریم شاید اغراق باشد ولی علی کل حال هر کدام آنها قابل انقسام هستند، مفاهیم تشکیکیه به نحو سعی از اول در ذهن خود داریم. این مسئله همان چیزی است که شیخ اشراق را وادار کرده است که ایشان بفرمایند که ما غیر از تمایز در ذاتیات و اعراض که سه نوع تمایز هست، به یک تمایز در نفس مفاهیم و ماهیت شیء معتقد هستیم که آن تمایز، تمایز تشکیکی است؛ یعنی باعث تشکیک می شود. وقتی که این متفکر و ناظر به این اشیاء خارجی نگاه کند از یک نقطه نظر می بیند اینها مثل هم هستند و یک اسم بر همه آنها اطلاق می شود. هم به این قرمز و هم به آن قرمز اطلاق می شود. این اشتراک در اینها انسان را به تشکیک و شک می اندازد که نکند اینها که در یک جنس هستند از دو مقوله مختلف باشند. این قرمزی مربوط به یک مقوله باشد و این قرمزی مربوط به یک مقوله باشد. یعنی یک نوع ایجاد شک کردن به واسطه اختلاف در نفس ماهیت برای انسان حاصل می شود در حالی که هر دو یک ماهیت دارند و در خود ماهیت اتحاد دارند. این مسئله مربوط به قرمزی است حالا در مورد حجم و سیاهی هم همین طور است و اقسام سیاهی وجود دارد. فرض کنید الان آن چیز سیاهی که می بینیم و همین جعبه ای که در مقابل من هست، الان ذهن من به این جعبه سیاه می گوید و به این قسمت هم باز سیاه می گوید و هر دو سیاه هستند. منتها سیاهی مراتب دارد. طبعاً سیاهی ای که عبا آن سیاهی را دارد با آن سیاهی ای که مثلاً کیف دارد باز اشتداد دارد. رنگ سیاه هم خودش دارای مراتب مختلفی است. از نقطه شروع صحت تسمیه تا نقطه اختتام صحت تسمیه این سیاهی را می بینید که دارای عرض عریضی است که به همه موارد اختلاف اینها سیاهی گفته می شود.

### تمایز مقومات ذاتی از مقسمات عرضی

این سیاهی از کجا آمده است؟ آیا از فصل آمده است؟ یعنی فصلی در این قسم از سیاهی هست که آن فصل در آن دیگری نیست؟ پس این فصل آمد و دو مصداق خارجی را جدا و تقسیم کرده است؟ اگر این طور باشد فصل که همیشه فصل مقوم است و باعث جدا شدن دو نوع از یکدیگر است، نه باعث جدا شدن دو شخص و دو مصداق در تحت یک نوع. هیچ گاه فصل مقوم شیء نمی تواند مقسم خود آن شیء باشد. مقسم جنس است نه مقسم خود آن صنف. بله، عوارض خارجیه مقسم هستند و افراد را که در تحت نوع واحد هستند، آن افراد را به مصداقی متعدده تقسیم می کنند و لکن فصلی که در اینجا هست که آن فصل باعث می شود سیاهی از سایر رنگها تمیز داده بشود و سیاهی از قرمزی و سفیدی و سبزی خارج بشود، آن فصل نمی تواند خود آن مفهومی را که در تحت نوع سیاهی قرار دارد را تقسیم کند.

بنابراین با محالیت مقسم بودن مقوم سیاهی این مسئله روشن می‌شود که این اختلاف نمی‌تواند از فصل خود سواد باشد، اختلاف به خود سواد برمی‌گردد و خود آن سواد دارای حقیقت تشکیکیه‌ای است که دارای مراتب است. البته بعضی چیزها هم داریم که مشکک نیست یعنی تشکیک بر نمی‌دارد ولی در آنچه که قابل تشکیک هست مثل عوارض و امثال ذلک اشکالی از این نقطه نظر ندارد. این کلام شیخ اشراق بود.

حکمای مشاء بر ایشان ایراد گرفتند که عرض شد ایرادشان چه بود و پاسخی که از این قضیه داده شد [هم بیان شد] و نظر مرحوم صدر المتألهین هم نسبت به این قضیه مثبت بود. البته عرض کردیم که خود ایشان نسبت به مسئله حرکت جوهریه بعداً یک نظریه‌ای دارند که آن نظریه را بیان می‌کند. این مطلب تا اینجا بماند ببینیم اگر وقت بود می‌توانیم به مطلب بعد برسیم یا نه.

**فصل (۵) فی الشدة و الضعف.**  
لَعَلَّكَ كُنْتَ مَقْرُوعَ السَّمْعِ فِي طَبَقَاتِ الْعُلُومِ أَنَّ كُلَّ مُتَمَازِينَ فِي الْوُجُودِ أَوْ الْعَقْلِ فَتَمَازِيهِمَا وَ  
اِفْتِرَاقُهُمَا إِمَّا بِتَمَامِ مَاهِيَّتَهُمَا مِنْ دُونِ اشْتِرَاكِ مَا جَوْهَرِيٍّ بَيْنَهُمَا أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ سِنَخِ الْمَاهِيَةِ بَعْدَ  
اشْتِرَاكِ طَبِيعَةٍ مَا جَوْهَرِيَّةٍ بَيْنَهُمَا فَالْمُشْتَرِكُ جِنْسٌ وَ الْمُعَيَّنَاتُ فُصُولٌ وَ مُحَصَّلَاتٌ لِطَبَائِعِ نَوْعِيَّةٍ  
وَ التَّرَكِيبُ تَرْكِيبٌ اِتِّحَادِيٌّ أَوْ بِأَمُورٍ عَرَضِيَّةٍ بَعْدَ اِتِّفَاقِهِمَا فِي تَمَامِ الْحَقِيقَةِ الْمُشْتَرَكَةِ وَ الْمُتَحَصَّلُ  
أَفْرَادٌ شَخْصِيَّةٌ أَوْ صِنْفِيَّةٌ وَ التَّرَكِيبُ تَرْكِيبٌ اقْتِرَانِيٌّ.<sup>۱</sup>

شما در منطق و همین‌طور در سایر مبادی علوم این‌طور متوجه شدید که متمایزین در وجود یا عقل تمایز و افتراقشان یا به تمام ماهیتشان است یعنی تمایز تمایز ذاتی است بدون اشتراکی که آن اشتراک، اشتراک جوهری باشد. مثل تمایز بین دو مقوله از مقولات مثل کم و کیف که اصلاً تمایز اینها تمایز جوهری است و تمایز بین جوهر و عرض که اصلاً اینها از نظر نفس جوهر با همدیگر اختلاف دارند.

### منظور از ترکیب اتحادی

یابینکه تمایز در بعضی و قسمی از ماهیات است و در طبیعت جنسیه اینها با همدیگر اتفاق دارند. در این صورت مشترک، جنس می‌شود و معینات، فصول می‌شوند و برای طبایع نوعیه محصلات می‌شوند که طبایع نوعیه را تشکیل می‌دهند آن وقت ترکیب بین جنس و فصل، ترکیب اتحادی می‌شود چون ترکیب جنس و فصل ترکیب انضمامی نیست یعنی ترکیبی است که خود فصل، محقق جنس است نه اینکه خارج از آن جنس در خارج است و به این ترکیب، ترکیب اتحادی می‌گویند.

قسم سوم از اقسام تمیز، تمیز به امور عرضیه بعد از اتفاقشان در آن حقیقت نوعیه است، آن حقیقت مشترکه‌ای که آنجا هست. و متحصل چیست؟ افراد شخصیه یا صنفیه و خارجی یا اصناف هستند که خود آن اصناف هم دارای اشخاص هستند. شخص به عنوان مصداق و صنف هم به عنوان طبیعتی که ذو افراد است

<sup>۱</sup> .الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۲۷.

ولکن همه در تحت آن نوع واحد هستند. ترکیب، ترکیب اقترانی می شود یعنی این به ماهیت آن شیء کار ندارد و اشیاء خارجی باعث شده است که این شخص از آن شخص دیگر و این صنف از صنف دیگر به واسطه امور خارجی جدا بشود که اقترا ن این عرض و قرین باعث افتراق بین مصادیق خارجی شده است.

وَ لَا أُجَدِّكَ مِمَّنْ تَقَطَّنْتَ هُنَاكَ بِقِسْمٍ رَابِعٍ ذَهَبَ إِلَيْهِ فَلَا سِفَةَ الْإِشْرَاقِ يَنْقَدُخُ بِهِ الْحَصْرُ وَ هُوَ أَنَّ الْاِفْتِرَاقَ رُبَّمَا لَا يَكُونُ بِنَمَائِمِ الْمَاهِيَةِ وَ لَا بِبَعْضٍ مِنْهَا وَ لَا بِلِوَاحِقٍ زَائِدَةٍ عَلَيْهَا.<sup>۱</sup>

گمان نمی کنم شما متوجه قسم رابعی شده باشید که فلاسفه اشراق این مطلب را فرمودند که دیگر حصر تمام می شود. افتراق چه بسا به تمام ماهیت نیست مثل افتراق دو مقوله و همین طور افتراق به بعضی از ماهیت هم نیست مثل افتراق بین انسان و غنم و همین طور به لواحق و عوارض خارجی که زائد بر او حمل [می شود]. مثل دو غنم که مثلاً پشم یکی سفید است و پشم یکی سیاه است. دو فرد از غنم و گوسفند را فرض کنید یکی شاخ دارد و یکی شاخ ندارد. شاخ دار!!

آن دو شاخ گاو اگر خرد داشتی \*\*\* آدمی را بر زمین نگذاشتی  
گرچه مسکین اگر پر داشتی \*\*\* تخم گنجشک از زمین برداشتی<sup>۲</sup>

می گفت که خدا خرد را می شناخت که به او شاخ نداد! بعضی ها تا یک خرده یک چیزی پیدا کنند فوراً

شاخ می زنند!

بَلْ يَكْمَالُ فِي نَفْسِ الْمَاهِيَةِ بِمَا هِيَ هِيَ وَ نَقْصٍ فِيهَا بِأَنَّ يَكُونُ نَفْسُ الْمَاهِيَةِ مُخْتَلَفَةً الْمَرَاتِبِ بِالْكَمَالِ وَ النَّقْصِ وَ لَهَا عَرْضٌ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَرَاتِبِ نَفْسِهَا وَرَاءَ مَا لَهَا مِنَ الْعَرْضِ بِالْقِيَاسِ إِلَى أَفْرَادِهَا الْمُتَضَمِّنَةِ لَهَا.<sup>۳</sup>

بلکه به کمالی در خود ماهیت بما هی هی [است]، خود آن ماهیت دارای کمال و نقص است. به چه نحو؟ خود ماهیت دارای مراتب کمال و نقص است و یک عرضی به قیاس به مراتب خودش دارد یک عرض عریضی دارد و همه مراتب خودش را می گیرد. غیر از آن عرضی که به قیاس به افرادش است و غیر از آن جنبه مفهومی و طبیعت مهمله ای که دارد و به واسطه آن طبیعت مهمله بر هر کدام از افراد متواپی خارجی صادق است خود آن ماهیت هم در ذات خودش دارای عرض است. ممکن است که تصور کنیم بعضی از ماهیت ها دارای این مسئله نیستند. مثلاً اگر خود انسان را از دیدگاه عادی به نظر شیخ اشراق در نظر بگیریم، انسان دارای یک ماهیت و عرض عریضی بالنسبه به افراد خارجی است ولی خودش در ذات خودش اشتداد و ضعف ندارد. آدم، آدم هست و دیگر فرق نمی کند. انسان هم بر انسان صغیر هم بر انسان کبیر هم بر شاب هم بر شیخ هم بر زن و هم بر مرد بر همه اینها انسان به عنوان تواپی صدق می کند. پس این انسان در ذات خودش گرچه دارای

۱. همان، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

۲. مواعظ و مشنویات سعدی، شماره ۳۶، با قدری اختلاف.

۳. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۸.

عرض عریض بالنسبة به افراد است ولی در خود ذات و ماهیت خودش مراتب کمالیه ندارد. حالا نسبت به این دیدگاه عادی [این طور است] اما در دیدگاه حقیقی اگر ما انسان را دارای همان حقیقت ربطیه بدانیم آن نسبت به مراتب مختلف دارای مراتب سِعی و نقص هست و افراد از این نقطه نظر تفاوت می کنند ولی یک ماهیت است علاوه بر اینکه دارای یک حقیقت متواپی نسبت به افراد هست خودش هم در ذات خودش دارای سعه است. فرض کنید حقیقت سیاهی یا ماهیت قرمزی. قرمز در عین اینکه یک قرمز نسبت به میلیاردها مصادیق خارجی به عنوان تواپی صدق می کند ولی در عین حال خود این ماهیت قرمزی هم دارای مراتب مختلفی است که این اختلاف و تشکیک در نفس ماهیت هست بدون مصادیق خارجی، اصلاً کاری به مصادیق خارجی نداریم. لذا شما در تصاویر ذهنی خودتان می توانید این مطلب را تصویر کنید تا آنجایی که می توانید و ذهن قدرت دارد می تواند این رنگ احمرار را در ذهن ایجاد کند بدون اینکه مصداقی در ذهن برای او تصور بشود. این مطلب، مطلب تشکیک در ماهیت است که مرحوم شیخ اشراق به این مسئله اشاره می فرمایند.

مُخْتَلَفَةُ الْمَرَاتِبِ بِالْكَامِلِ وَالنَّقْصِ وَ لَهَا عَرْضٌ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَرَاتِبِ نَفْسِهَا وَرَاءَ مَا لَهَا مِنَ الْعَرْضِ بِالْقِيَاسِ إِلَى أَفْرَادِهَا الْمُتَضَمِّنَةِ لَهَا وَ لِغَيْرِهَا مِنَ الْفُصُولِ وَ الْوَأَجِقِ وَ هَذَا مِمَّا وَقَعَ فِيهِ الْاِخْتِلَافُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ فَاحْتَجَّتْ أَتْبَاعُ الْمَشَائِئِ عَلَى بَطْلَانِهِ.

[بدون مصداق و صرف نظر از آن عرض عریضی که بالنسبة به افراد خودش و بالنسبة به آنچه که در خارج هستند دارد، خود این ماهیت در ذات خودش دارای افرادی هست و اصلاً به مصادیق کاری ندارد. این قسم رابع است که باعث اختلاف شده است که مشائین قائل شدند به اینکه این باطل است چون ما سه تمایز بیشتر نداریم. دلیلشان چیست؟

بِأَنَّ الْأَكْمَلَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُشْتَمِلاً عَلَى شَيْءٍ لَيْسَ فِي الْأَنْقِصِ فَلَا افْتِرَاقَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ اشْتَمَلَ عَلَى شَيْءٍ كَذَا فَهُوَ إِمَّا مُعْتَبَرٌ فِي سِنَخِ الطَّبِيعَةِ فَلَا اشْتِرَاكَ بَيْنَهُمَا وَ إِمَّا زَائِدٌ عَلَيْهَا فَلَا يَكُونُ إِلَّا فَصْلاً مُقَوِّماً أَوْ عَرْضِياً زَائِداً.

اگر اکمل مشتمل بر چیزی نیست که در انقص نیست پس دیگر فرقی بین اینها نیست. پس باید اکمل یک چیزی داشته باشد و اگر آن اکمل مشتمل بر یک چیز زائد بر آن چیزی است که در انقص هست یا آن شیء زائد در اصل طبیعت برمی گردد یعنی اصلاً افتراق ذاتی است مثل دو مقوله مختلف کم و کیف؛ مقوله اضافه و مقوله حرکت، ربطی به همدیگر ندارند اینکه اصلاً اشتراکی در واقع وجود ندارد. یا زائد بر آن طبیعت است که این هم از این دوتا خارج نیست. یا فصل مقوم است یا عرض زائد است. با این کیفیت این مسئله را رد کردند.

تلمیذ: اینکه مرحوم ملاصدرا دارد که هر فردی یک نوع است، این مسئله آیا با آن سازگاری دارد؟

استاد: آن مطلب را بعد در بحث حرکت جوهریه ذکر می کنیم. الآن اینجا این مسئله مطرح نمی شود و بعد باید در وجود مطرح بشود. البته خود ایشان هم به طور ناقص این مسئله را فرمودند حالا ما در آنجا تکمیلش

می‌کنیم و آن مسئله به تشخیص در وجود برمی‌گردد. هر وجودی در تنزل خودش به هر ظهوری که درمی‌آید آن ظهور مختص به خود اوست و او هیچ ارتباطی با ظهور دیگر در مقام مظهریت ندارد و همین مسئله لا تَكَرَّرَ فِي التَّجَلِّيِّ در آنجا می‌آید و ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۱</sup> در آنجا می‌آید. این به اینجا مربوط نیست که فعلاً داریم صحبت می‌کنیم.

### علت عدم دسترسی انسان به فصل مقوم یک شیء

آن ماهیت برای هر وجودی که قالب زده بشود فقط این منحصر به خود اوست و ارتباطی با دیگری ندارد مگر در یک مفاهیم مبهمه و یک انسان و اشتراک کلی. لذا امثال مرحوم بوعلی فرمودند که ما نمی‌توانیم به فصل مقوم هر شیء پی ببریم برای همین نکته است که هر شیئی دارای ماهیت مختص به خودش هست. در عین اینکه از نظر منطقی در تحت یک ماهیت کلیه قرار می‌گیرد ولی در عین حال بالدقة العقلیه هر شیئی دارای یک ماهیت و ظهور خاص است.

تلمیذ: یعنی آن ماهیت منطقی ماهیت ماهیت‌ها است؟

استاد: بله، یعنی به عنوان یک حقیقت مبهمه است.

وَ هَذَا الْاِحْتِجَاجُ مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ انْتِقَاضِهِ بِالْعَارِضِ رَدِّيٌّ جِدًّا بَلْ هُوَ مُصَادَرَةٌ عَلَي الْمَطْلُوبِ الْأَوَّلِ إِذِ الْكَلَامُ فِي أَنَّ التَّفَارُقَ قَدْ يَكُونُ بِنَفْسِ مَا وَقَعَ فِيهِ التَّوَافُقُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ لَا يَمَّا يَزِيدُ عَلَيْهِ.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: با قطع نظر از نقض شدنش به عارض، این اصلاً ردی است و ردائش هم به خاطر این است که شما در اینجا نتوانستید حصر عقلی ثابت بکنید. نقض عارضی که در اینجا شد در جلسه قبل عرض کردیم که مقصود ایشان چیست. منظور این است که شما آمدید آن تمایز را از ذاتیات به عارض برگردانید و گفتید که در دو شکل که مانند همدیگر هستند این تمایز نمی‌تواند تمایز ذاتی باشد. اگر تمایز، تمایز ذاتی باشد بنابراین به طور کلی دیگر اشتراکی بین دو مصداق نباید وجود داشته باشد. شما آمدید تمایز ذاتی را موجب عدم اشتراک دو شیء دانستید که دو شیء مثل دو مقوله که در ذاتیات به تمام معنا اختلاف داشته باشند دیگر مابه‌الاشتراکی بین آنها وجود ندارد چه برسد به اینکه حالا در جنس باهم شریک باشند یا در جنس [شریک نباشند] و در فصل شریک باشند، یا به عرض.

بنابراین اگر قرار بشود که دو شیء بخوانند باهم اشتراک داشته باشند در عین حال تمایز [داشته باشند] مسئله اش فقط به مسئله عرض برمی‌گردد که در عرض، دو شیء در ذاتیات با همدیگر شریک هستند و هر دو یک جنس و فصل دارند اما در عالم خارج عرض این عرض سیاهی است و عرض آن عرض سفیدی است.

<sup>۱</sup> . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

اینجا می‌گوییم که اینها مابه‌الاشتراک و مابه‌الاجتلاف دارند و این تمایز در اینجا حاصل می‌شود. پس اگر این امتیاز و افتراق در ذات باشد این امتیاز و افتراق باعث می‌شود که دو شیء با همدیگر شرکت نداشته باشند و وقتی که شرکت نداشته باشند دیگر تشکیکی در اینجا معنا ندارد چون تشکیک یعنی به شک انداختن، انسان به شک می‌افتد که آیا این دو را در تحت یک حقیقت بنامد یا در تحت دو حقیقت بنامد؟!

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید که این اشکال به خود عرض وارد می‌شود. خوب بگویید بینم وقتی که دو تا کتاب که هر دو مثل همدیگر هستند این اسفار است و این هم اسفار است و این دارای جلد قرمز هست و این هم دارای جلد قرمز هست اینها در چه با همدیگر شریک هستند؟ در خود طبیعت نوعیه باهم شریک هستند. جنسشان یکی است، کاغذ است و فصلشان هم یکی است ماده و اینها همه یکی هستند منتها اینها در عرض با همدیگر اختلاف دارند. خوب آن اختلافی که اینها در عرض دارند به چه برمی‌گردد؟ آن اختلاف در عرض به ذاتی خود عرض برمی‌گردد نه به شیء دیگر، یعنی در ذاتی خود قرمزی داریم مراتب مختلفی می‌بینیم پس باز در اینجا تمایز به ذات برگشت! شما دارید تمایز را از ذاتی به عرضی برمی‌گردانید بعد می‌گویید که حصر، حصر عقلی است یا تمایز در جنس است پس از اصل قضیه خارج است یعنی اصلاً اینها در جنس با همدیگر اختلاف دارند یا در جنس اختلاف ندارند و در فصل باهم اختلاف دارند مثل انسان و غنم یا در فصل هم اختلاف ندارند در صنف و در شخص در عرض باهم اختلاف دارند مثل دو گوسفند سیاه و سفید از یک طبیعت نوعیه که اینها در عرض [اختلاف دارند].

### نقش عوارض در تمایز مصادیق

پس اختلاف در عین اشتراک برگشت به عرض دارد، نه برگشت به ذاتیات. چون وقتی که شما جنس و فصل را از تحت قضیه خارج می‌کنید دیگر اشتراکی باقی نمی‌ماند! بین انسان و گوسفند که دیگر اشتراکی باقی نمی‌ماند، یک اشتراک در جنس است. آن اشتراکی که هست و بعد یک امتیاز هست، آن اشتراک واقعی به دو شخص از تحت یک جنس برمی‌گردد که برگشت آن به عرض است. خوب خود عرض در اینجا در ذاتش باهم اختلاف دارند! وقتی که شما یک عرض سیاهی را در نظر بگیرید ما یک نوع سیاهی که نداریم ما صد قسم سیاهی داریم. از سیاهی کم شروع می‌شود که اسمش را مدادی [خاکستری] می‌گذارند تا به یک سیاهی می‌رسد که می‌بینیم اوه اوه چقدر مشکی است! اینکه این مراتب مختلفی که در طول سیاهی هست این سیاهی به ذات سیاهی برمی‌گردد یا به یک عرض دیگری برمی‌گردد که آن عرض عارض بر سیاهی شده است؟ به خود سیاهی برمی‌گردد! پس باز در اینجا تمایز به ذات برگشت.

لذا مرحوم آخوند می‌فرماید: کلام آنها در اینجا به خود عارض نقض می‌شود. این عارض که باعث

شده است این دو تا باهم اختلاف پیدا کنند، تمایز خود این عارض تمایز ذاتی است و خود این عارض دارای مراتب متشککه ذاتی است! خب در اینجا چه می گوئید؟! پس اینکه می گوئید که اصلاً در ذاتیات نمی شود تمایز و اشتراک وجود داشته باشد نه [این طور نیست!] ما می بینیم یک عارض در عین اینکه تمام این موارد سیاهی مشترک در همه افراد عارض هستند در عین حال اینها هم دارای مراتب مختلف هستند. همه اینها دارای مراتب مختلف سیاهی هستند.

مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ انْتِقَاضِهِ بِالْعَارِضِ رَدِيٌّ جِدًّا بَلْ هُوَ مُصَادِرَةٌ عَلَى الْمَطْلُوبِ الْأَوَّلِ إِذِ الْكَلَامُ فِي أَنَّ التَّفَارِقَ قَدْ يَكُونُ بِنَفْسِ مَا وَقَعَ فِيهِ التَّوَافُقُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ لَا يَمَّا يَزِيدُ عَلَيْهِ.

اصلاً این مصادره بر مطلوب است. ما داریم می گوئیم که **إِذِ الْكَلَامُ فِي أَنَّ التَّفَارِقَ قَدْ يَكُونُ بِنَفْسِ مَا**

**وَقَعَ فِيهِ التَّوَافُقُ** شما آمدید مصادره به مطلوب کردید و دوباره همان حرف اول را زدید که یا این امتیاز به تمام ذاتیات است یا امتیاز به فصل است یا به عارض است! همان حرف را دوباره تکرار کردید و چیز اضافه در اینجا نگفتید! ما می گوئیم که نه، غیر از آن که سه قسم امتیاز داریم قسم چهارم را داریم. شما بیا قسم چهارم را رد کن! شما قسم چهارم را رد نکردید و دوباره همان حرف اول را زدید که یا امتیاز به تمام ذاتیات است مثل کم و کیف یا امتیاز به فصل است مثل انسان و غنم یا امتیاز به عوارض است مثل عوارض صنفی و شخصی. خب همان حرف را زدید نیامدید قسم چهارم ما را رد کنید درحالی که ما قسم چهارم را اثبات کردیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ